



گفت و گویی کوتاه با سید فیلد

پیشامد کلیدی

مترجم: ونداد الوندی پور



سید فیلد اخیراً کتاب **فیلمنامه** که اولین و مهم ترین کتاب او درباره فیلمنامه نویسی است را برای بار سوم تجدید چاپ کرده؛ البته با ویرایشی جدید و افزودن مفاهیمی نو. او در گفت و گویی کوتاهی نظراتش را درباره فیلمنامه نویسی و تغییرات ایجاد شده در این هنر طی بیست سال گذشته، مطرح می کند.

چه عاملی شما را به نوشتن و چاپ کتاب فیلمنامه که در سال ۱۹۷۹ به بازار آمد سوق داد؟

در آن زمان، کتاب های بسیار معدودی درباره هنر و فن فیلمنامه نویسی در بازار یافت می شد. من در Sherwood Oaks Experimental College

فیلمنامه نویسی تدریس می کردم و صدها دانشجو داشتم. بسیاری از این دانشجو ها از من می پرسیدند که چرا درس هایم را در قالب کتابی جامع، گراوری نمی کنم. در آن زمان تعداد افرادی که داستانی جذاب برای گفتن داشته باشند زیاد بود، ولی اکثر این افراد نمی دانستند که داستان شان را چگونه باید تعریف کنند. وقتی کتاب **فیلمنامه** به بازار آمد، همه چیز تغییر کرد. این کتاب ظرف مدت کوتاهی به فروش بسیار بالایی دست یافت و جزو پر فروش ترین های سال شد. دلیل اصلی اش هم این بود که من در آن کتاب، مفاهیم فیلمنامه نویسی را با ذکر مثال از فیلم های معروف روز، توضیح می دادم و این باعث قابل فهم تر شدن مفاهیم می شد.

تفاوت نسخه قبلی و نسخه جدید کتاب در چیست؟

نسخه جدید، کتابی جدید است. من در ضمن باز نویسی، کتاب را از شکل قدیمی به شکلی مدرن و امروزی تبدیل کردم. نسخه جدید در بر دارنده هجده فصل است. پنج فصل از این هجده فصل، فصول جدیدی هستند. در واقع من از صفحه اول شروع به باز نویسی کتاب قدیمی کردم و همین باعث شد تا قطر کتاب جدید، تقریباً دو برابر کتاب قبلی باشد. من اصول اصلی کتاب قبلی، نظیر داستان، شخصیت و صحنه را گرفتم و جزئیات تازه ای به آنها اضافه کردم. مثلاً در فصل مربوط به «خط داستانی» روشی تازه را در استفاده از سیستم کارتی ارائه دادم و در فصل مربوط به «اقتباس»، چند فیلمنامه اقتباسی جدید را مرور کردم؛ نظیر **سی یسگویت** و **رودخانه مورمز**. در فصل مربوط به «فیلمنامه های مشارکتی»، تیم پیتر جکسون، فران والش و فیلیپا بوینس فیلمنامه نویسان **ارباب حلقه ها** را به عنوان یک تیم عالی معرفی کردم. همچنین، برای تبیین و تفهیم اصول اساسی فیلمنامه نویسی، از مثال هایی جدید استفاده کردم؛ فیلم هایی نظیر **زیبای آمریکایی**، **هویت بورن** و فیلم **As Good as it Gets**. تنها فیلمی که در نسخه جدید کتاب و نسخه قبلی مشترک مانده، فیلمی است که من هیچ گاه ایمانم را به آن از دست نمی دهم: **محله چینی ها**؛ فیلمی با یک فیلمنامه عالی!

یکی از موضوعات و مفاهیم جدیدی که در نسخه تازه کتاب آورده اید، مفهوم «دو پیشامد» است. ممکن است درباره این موضوع جدید صحبت کنید؟

موضوع «دو پیشامد»، پایه طور مشخص تر، «پیشامد کلیدی»، در مباحث آموزشی من، موضوعی نسبتاً جدید و تازه به حساب می آید. پیشامد اول که آن را «پیشامد برانگیزاننده» نامیده ام، فیلمنامه را افتتاح و داستان را آغاز می کند. در **ارباب حلقه ها**، «پیشامد برانگیزاننده» جایی است که بیلبو با گینز، حلقه را در کف یک رودخانه پیدا می کند. این صحنه، اولین نمود تصویری ای است که از «پیشامد کلیدی» می بینیم. «پیشامد کلیدی» به ما می گوید که داستان درباره چیست و چه چیزی شخصیت اصلی را به داستان وارد می کند. «پیشامد دوم» یا «پیشامد کلیدی» در **ارباب حلقه ها** لحظه ای اتفاق می افتد که فرو دو، بنابر سرنوشتی که تقدیر برایش رقم زده، صاحب و حامل حلقه می شود.

«پیشامد برانگیزاننده» همیشه ما را به سوی «پیشامد کلیدی» راهنمایی می کند. «پیشامد کلیدی»، کانون اصلی و قلب داستان به حساب می آید. «پیشامد کلیدی» به ما می گوید که داستان درباره چیست.

همه فیلم ها را می توان بر این اساس بررسی کرد. معمولاً نقطه عطف اول، که در پایان پرده اول اتفاق می افتد، همان «پیشامد کلیدی» است؛ البته نه همیشه. مثلاً در فیلم **مردم عادی** (ساخته رابرت ردفورد) کل فیلمنامه بر محور «پیشامد کلیدی» - که غرق شدن پسر خانواده است - می گردد. این پیشامد، یعنی غرق شدن یکی از شخصیت ها، قبل از آغاز داستان رخ می دهد، اما بعد از چسبیدن قسمت های مختلف فیلمنامه به هم و تبدیل شدن فیلمنامه به یک کل واحد، می بینیم که «پیشامد کلیدی»، در نقطه عطف دوم داستان حادث شده، نه نقطه عطف اول.

فکر می کنید تأثیر گذار ترین فیلمنامه طی بیست سال گذشته، چه فیلمنامه ای بوده؟

پالپ فیکشن. مردم می گویند که تارانتینو با این فیلم، الگوی سه پرده ای را شکست، ولی این فیلم در حقیقت سه داستان است درباره یک داستان. تنها نقطه دید عوض شده. **پالپ فیکشن** الگوی ساختار سه پرده ای را شکسته، بلکه آن را به شکلی نو و تازه باز سازی کرده. هر سه داستانی که در فیلم می بینیم، منبعث از یک پیشامد کلیدی هستند: جولو و وینسنت کیف مار چلو والاس را به دست می آورند. این «پیشامد کلیدی» داستان است. کاری که من کردم این بود که هر سه داستان را به شیوه ای خطی کنار هم گذاشتم. این باعث شد تا داستان، خسته کننده و کسالت بار شود. نوع تارانتینو این بود که با در هم ریختن خطوط داستانی، مانع از ملال انگیز شدن داستان شد. اگر داستان را به شیوه خطی کنار هم بچینیم، می بینیم که فیلم مشتمل از سه داستان کوتاه است که از نقطه نظر چند شخصیت مختلف روایت می شوند.

انقلابی که **پالپ فیکشن** در فیلمنامه نویسی به پا کرد، باعث شد تا فیلم ها، به شکل رمان نزدیک تر شوند. فیلم های **پالپ فیکشن**، **بیل** را **بکش** و **Royal Tennenbaums** از ابزارهای رمان نویسی سود می برند.

فکر می کنید از سال ۱۹۷۹، یعنی سالی که کتاب فیلمنامه منتشر شد، تا امروز، هنر فیلمنامه نویسی دچار چه تغییراتی شده است؟ فکر می کنم تأثیر تکنولوژی بر شیوه روایت داستان، مهم ترین تغییری است که از آن زمان تاکنون رخ داده. نگاهی که امروز به دنیا داریم بانگاه بیست سال پیش متفاوت است. پیشرفت تکنولوژی باعث شده تا ما شیوه های بدیع تر و پیچیده تری را برای روایت داستان هایمان انتخاب کنیم.

بهترین نصیحتی که تاکنون از یکی از افراد شاغل در سینما شنیده اید چیست؟

جمله ای از ژان رنوار: «کمال همیشه در ذهن وجود دارد، نه در واقعیت.»